

دکتر رضا اشرف‌زاده

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

بزم شاعرانه شیراز و حافظ شیرازی

چکیده

غزل حافظ شیرازی با ردیف «غم‌مخور»، بدون شک در بزم شاعرانه شیخ ابواسحاق اینجو و یا شاه شجاع مظفری و با اقتراح قطعه صاحب دیوان جوینی سروده شده که شاعرانی چون خواجوی کرمانی، سلمان ساوجی، جهان ملک خاتون - برادرزاده شاه شیخ ابواسحاق - حافظ شیرازی و حتی کسانی چون عیدزاکانی در آن محفل حضور داشتند و بر آن وزن و قافیه سروده و مصراع‌ها و ابیاتی از همدیگر، به صورت تضمین، در شعر خود آورده‌اند.

از این میان «جهان ملک خاتون» دو غزل سروده است، بررسی و تطبیق و نقد این غزل‌های مشابه در این مقاله انجام گرفته است و بالاخره همانند سازی قَرم غزل، در شعر صائب تبریزی، دنبال شده است.

واژه‌های کلیدی:

تضمین، استقبال و اقتراح، آل اینجو، بزم شاعرانه شیراز، ملک شاه خاتون، اهمیت ردیف.

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم‌مخورا / کلبه احزان شود روزی گلستان، غم‌مخورا
 ای دل غم‌دیده! حالت به شود، دل بد مکن / وین سر شوریده باز آید به سامان، غم‌مخورا
 گر بهار عمر باشد، باز بر تخت چمن / چتر گل در سرکشی ای مرغ خوش خوان، غم‌مخورا
 دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت / دائماً یکسان نباشد حال دوران، غم‌مخورا
 هان! مشونومید! چون واقف نیی از سر غیب / باشد اندر پرده بازی‌های پنهان، غم‌مخورا
 ای دل! ار سیل فنا بنیاد هستی برگند / چون تو را نوح است کشتیان، ز طوفان، غم‌مخورا
 در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم / سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان، غم‌مخورا
 گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید / هیچ راهی نیست کان را نیست پایان، غم‌مخورا
 حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب / جمله می‌داند خدای حال گردان، غم‌مخورا
 حافظ! در کنج قفس و خلوت شهای تار / تا بود وردت دعا و درس قرآن، غم‌مخورا
 (دیوان، غزل ۲۵۵)

نمونه این غزل زیبای حافظ در اشعار بعضی شعرای قرن هشتم، مانند خواجه کرمانی، سلمان ساوجی، جهان ملک خاتون، و بعداً در دیوان صائب تبریزی دیده می‌شود.

بعضی از محققان معتقدند که قطعه شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی، علت سرایش غزل حافظ شده است و حافظ یک مصراع از آن قطعه را تضمین کرده است؛ ولی به نظر می‌رسد که در مجلس شاعرانه و بزم ادبی شاه شیخ ابواسحاق اینجو و یا شاه شجاع، قطعه مذکور در این گونه مجالس مطرح شده و شاعران محفل ادبی آن زمان به اقتراح و استقبال از آن، غزل سروده‌اند و گاه مصراع‌هایی از شاعران آن بزم را نیز در شعر خود آورده‌اند.

معمولاً در بین شاعران گذشته رسمی بوده است که گاهی یک بیت یا قطعه یا غزلی را از شاعر دیگر به عنوان «نمونه» بر می‌گزیدند و به اقتراح و استقبال آن شعری-اغلب با همان وزن و قافیه- می‌سرودند و یا آن را جواب می‌گفتند و اغلب نیز مصراع‌ی یا بیتی از شعر مورد نظر را در شعر خویش تضمین می‌کردند.

البته اگر مصراع یا بیت، بسیار مشهور بود اغلب بدون ذکر نام گوینده- چون همگان هم شعر و هم شاعر را می‌شناختند- آن را می‌آوردند، چنان‌که حافظ شعر رودکی را بدین گونه تضمین کرده است:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهم کز نسیمش «بوی جوی مولیان آید همی»
(دیوان غزل ۴۵۸)

و گاه نیز- شاید به علت مشهور نبودن و یا از بیم آن‌که تهمت سرقت به شاعر نزنند- نام شاعر را ذکر می‌کردند.

در مدح توبه صورت تضمین ادا کنم یک بیت «رودکی» را در حق بلعمی
«صدر جهان! جهان همه تاریک شب شده است از بهر ما سپیده‌ی صادق همی دمی»
و حافظ شیرازی:

ور باورت نمی‌شود از بنده این حدیث از گفته‌ی «کمال» دلیلی بی‌اورم
«گر برکم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر برکه افکنم؟ آن دل کجا برم؟»
(دیوان، غزل ۳۲۹)

در قرن هشتم و هم زمان حافظ، استقبال و اقتراح از غزل یکدیگر و تضمین بیتی یا مصراعی از شاعران هم‌زمان- البته آن‌که برجسته‌تر و فحل‌تر بودند- رسمی شده بود، خصوصاً که شاعرانی صاحب نام چون خواجه کرمانی، عماد فقیه، سلمان ساوجی، عبیدزاکانی و بالاخص حافظ شیرازی، در این عهد می‌زیستند و با همدیگر آشنایی و گاهی مراوده‌ی شعری داشته‌اند و در این مراوده گاهی مضمون شعر یکی در شعر دیگری نیز آورده می‌شد، چنان‌که اوحدی مراغه‌ای (م-۷۲۳۸) در قصیده‌ای با مطلع

مباش بنده‌ی آن کز غم تو آزاد است غمش مخور، که به غم خوردن تو دلشادست

سروده است:

مده به شاهد دنیا عنان دل، زهارا که این عجوزه عروس هزار دامادست
(دیوان ۶۱)

خواجه کرمانی (۴-۷۵۳) نیز در غزلی با مطلع

پیش صاحب نظران، مُلکِ سلیمان بادست بلکه آن است سلیمان، که ز مُلکِ آزادست
گفته:

دل در این پیرزن عشوه‌گر دهر میند کاین عروسی است که در عقد بسی دامادست
(دیوان/۳۵۰)

حافظ شیرازی (م- ۷۹۱ هـ) نیز در غزل معروف خود با مطلع:

بیا که قصر آمل سخت سُست بنیادست بیار باده! که بنیاد عمر بر بادست
فرموده:

مجو درستی عهد از جهان سُست نهاد که این عجز، عروس هزار دامادست

این‌گونه داد و ستدهای شاعرانه- صرف نظر از چگونگی آن- در شعر شاعران زبان پارسی بسیار دیده می‌شود، اما در این جا، گفتگو بر سر غزل مشهور حافظ شیرازی است با ردیف «غم‌مخور».

مرحوم علامه محمد قزوینی در مجله‌ی یادگار (سال اول شماره ۵ و ۶ و ۸ و ۹) مقاله‌ای بسیار ممتّع و محققانه، با عنوان «بعضی تضمین‌های حافظ» قطعه‌ای ۵ بیتی، به نقل از نفایس الفنون (تألیف شمس‌الدین محمد بن محمود آملی، متوفی در سنه ۷۵۰) نقل کرده است که همان قطعه در کتاب «انیس الوحده و جلیس الخلوه» در هفت بیت بدین صورت نقل شده است:

کلبه احزان شود روزی گلستان، غم‌مخور بشکفت گل‌های وصل از خار هجران، غم‌مخور
گر چو گردون از بد دوران دون سرگشته‌ای آید این سرگشتگی روزی به پایان، غم‌مخور
در خم چوگان او، چون گوی سرگردان مباش هست در هر حال، ایزد، حال گردان غم‌مخور
هر غمی را شادایی در پی بود، دل، شاددار هیچ دردی نیست کور نیست درمان، غم‌مخور
آیت «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» یادکن هست «لَا تَقْنَطُوا» امیدی بس فراوان، غم‌مخور
بی سحر هرگز نماند شام، بی‌تابی مکن هر چه دشوارست روزی گردد آسان، غم‌مخور
تیره گردد روز خصم از یارب شبهای تو تیر یارب بگذرد از سنگ و سندان، غم‌مخور

(حافظ شناسی، ۷۶/۱۰)

در کتاب نفایس الفنون (تهران، ۱۳۰۹ قمری، ۷۲/۱) آن پنج بیت- به غیر از بیت ۵ و ۷- از این قطعه، به شمس‌الدین محمد صاحب دیوان جوینی (م- ۶۳۸) وزیر هولاکو و دو فرزندش، نسبت داده شده است. گرچه مرحوم علامه در صحت انتساب این ابیات به صاحب دیوان تردید کرده‌اند و حتی گفته‌ی مرحوم سعید نفیسی را در رساله‌ی «اشعار و احوال حافظ که از قول محمدبن علی حسنی، مؤلف کتاب «انیس الوحده» این ابیات را به صاحب دیوان اسناد داده است- چندان معتبر نمی‌شمارند (حافظ شناسی، ۱۶۵/۹) ولی درباره‌ی این ابیات، امر از دو حال خارج نیست:

یا این قطعه- شاید هم غزل- سروده‌ی شمس‌الدین محمدبن محمود آملی است که کتاب نفایس الفنون را بین سال‌های ۷۳۵ و ۷۴۲ نوشته (معین، اعلام) و با اولجایتو سلطان محمد خدابنده و قاضی عضدالدین ایچی معاصر بوده است- که تقریباً دوران جوانی حافظ مصادف با اواخر دوره زندگی اوست- و یا از شمس‌الدین محمد جوینی- صاحب دیوان- است که یک قرن پیش از حافظ می‌زیسته است. زیرا به گفته‌ی مرحوم قزوینی در عنوان این قطعه، در نسخه‌ی خطی نفایس الفنون موضح ۱۱۲۴، نام گوینده‌ی ابیات ذکر نشده و در نسخه‌ی چاپی نیز عنوان در ابتدا «الآخر» بوده و بعدها «لصاحب شمس‌الدین» به آن افزوده شده است. (رک. همان/ ۱۶۵)

این قطعه از هر کسی که باشد، ظاهراً منشأ سرودن چند غزل بر همان وزن و قافیه و ردیف یا لافل با همان ردیف شده است بعد از قطعه‌ی مذکور، کسی که با ردیف «غم‌مخور» غزلی سروده است، خواجوی کرمانی است این شاعر که به «تخلبند شعرا» مشهور است در یکشنبه بیستم ذی‌الحجه سال ۶۸۹ در کرمان متولد شد و طی سفرهای گوناگون سرانجام در ۷۵۳ در شیراز وفات یافت و در تنگه‌ی الله‌اکبر دفن شد (سهیلی خوانساری، بی تا / ۳۱)

او یکی از شاعران عارف قرن هشتم و یکی از پیروان خاص نظامی گنجوی در سرودن مثنوی است و با این‌که در شعر خود از کمال‌الدین اسماعیل و عطار نیشابوری یاد کرده است ولی خود را بالاتر و برتر از آنان می‌دیده است به قول مصحح دیوان او: «از شعرای معاصر خود یاد نکرده است. پیداست اعتنایی به آنان نداشته و در مقابل خویش ناچیز می‌شمرده، حس غرور کمابیش در اشعارش ظاهر و همچنین زهد و ریاضت در آثارش پیداست، لیکن نه زهد خشک و نه ریاضت با ریا به آن‌چه که صوفیان متظاهر به

تقوی، پای‌بند بوده‌اند به خشم نگریسته و از آن‌چه این گروه برای پیشرفت کار پیشه خویش ساخته بودند، سخت دوری گزیده است.» (سهیلی خوانساری / ۳۹) ولی دیگران، مخصوصاً حافظ شیرازی بسیار در شعر او تتبع کرده است و گاه با تغییر قافیه و گاه به صورت بهره‌گیری، از مضامین شعری او بهره گرفته است:

مثلاً، خواجهی کرمانی گفته است:

گر شدیم از باده بد نام جهان، تدبیر چیست؟ همچین رفته است از روز ازل تقدیر ما
(دیوان / ۳۷۳)

و حافظ فرموده است:

در خرابات مغان ما نیز همدستان شویم کاین چنین رفته است از روز ازل تقدیر ما
که به قول سهیلی خوانساری (ص ۴۸): «خواجه تدبیر و تقدیر را بدون تکلف با بیان صاف و روان، سروده و حافظ نتوانسته است با بیت خود شعر او را بشکند، در سایر ابیات هم، به نظر نگارنده، حافظ نتوانسته است برتری جسته و مزیتی احراز کند، از این‌رو لطف سخن خواجه در این غزل بیشتر است.»

محققان در این راه کوشیده‌اند و تا حدودی برداشت‌های حافظ را از شعر خواجهی کرمانی بیان کرده‌اند (رک. دیوان حافظ، به تصحیح خلخالی و حافظ‌نامه/ مقدمه و دیوان اشعار، خواجهی کرمانی ص ۴۷ به بعد و...)

اما غرض این‌که خواجهی کرمانی غزلی با ردیف «غم‌مخور» و با مطلع ذیل سروده است:

گریار، یار باشد ای یار، غم‌مخور گنجت چو دست می‌دهد از مار، غم‌مخور
(دیوان / ۴۴۴)

که هم از جهت وزن و هم قافیه با شعر حافظ اختلاف دارد، و هم معانی غزل از زیبایی و ظرافت کاری‌های شعر حافظ عاری است البته این امر طبیعی است زیرا که به هر صورت، خواجه حدود ۳۸ سال قبل از حافظ در گذشته است.

بعد از خواجهی کرمانی، کسی که با این ردیف و با وزن و قافیه‌ی شعر حافظ، غزلی دارد، سلمان ساوجی (۷۰۹-۷۷۷) است، البته سلمان ساوجی بیشتر قصیده‌سرا است تا غزل‌سرا، «اگر سلمان ساوجی آن‌چنان‌که باید معروف خاص و عام نیست، بدان جهت

است که با بزرگ‌ترین شاعر غزل‌سرای ایران، خواجه حافظ، معاصر است. «تقی تفضلی، ص ۱)

اما شهرت شعر سلمان، در زمان حیاتش بدان پایه رسیده که علاءالدوله سمنانی - عارف مشهور قرن هشتم و پیرو مراد خواجه‌جوی کرمانی - در حق او چنین گفته است که: «همچو انار سمنان و شعر سلمان در هیچ جا نیست.» (دولتشاه سمرقندی / ۲۵۷) و در دو بیتی که از حافظ، در مدح سلمان ساوجی نقل کرده‌اند (حافظ قدسی / ۴۷۲) - اگر مجعول نباشد - ارادت کامل حافظ را به او نشان می‌دهد:

سر آمد فضیلاى زمانه، دانى کيست؟ ز روى صدق و يقين، نه ز روى کذب و گمان
شهنشه فضیلا، پادشاه ملک سخن جمال مکت و دین، خواجه‌ی زمان، سلمان

(نیز رک. تقی تفضلی / دو، و شرح حال سلمان ساوجی، تألیف رشید یاسمی)

سلمان در غزل، از سعدی و مولوی پیروی کرده است به این معنی که از حیث وزن و قافیه و ترکیب لغات و الفاظ، اثر سعدی در غزلیات سلمان آشکار است و گاهی در غزلیات سلمان رانحه‌ی غزلیات دیوان شمس - مولوی - به مشام می‌رسد، ولی بیشتر سبک غزل‌سرایی او نزدیک به سبک حافظ است، به این معنی که در غزلیات سلمان به بعضی اصطلاحات و ترکیبات برمی‌خوریم که آن‌ها را در دیوان خواجه حافظ نیز می‌یابیم، با این تفاوت که خواجه حافظ آن اصطلاحات و ترکیبات را به حد کمال لطف و معنی رسانده است. (رک. تفضلی / دو)

این که چه میزان هم‌خوانی - از جهت لفظ و معنی - در شعر حافظ و سلمان ساوجی وجود دارد، مورد نظر نیست - زیرا که برای این امر می‌توان به دیوان حافظ، چاپ خلخالی و مقدمه‌ی دیوان سلمان ساوجی، با مقدمه‌ی تقی تفضلی / سی‌ویک و حافظ‌نامه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی / مقدمه، مراجعه کرد، که البته هنوز جای تحقیق مفصل‌تر و فراگیرتری دارد - اما بحث ما بر سر غزلی است که از نظر وزن و قافیه و ردیف، بین این دو شاعر برجسته‌ی قرن هشتم مشترک است. غزل سلمان ساوجی چنین است:

بر دمّد صبح نشاط از مطلع جان، غم مخور و این شب سودا رسد روزی به پایان غم مخور
ای دل سرگشته! دور غم نماند پایدار گر غمی پیش آمدت هم بگذرد آن، غم مخور

تا قیامت ز آتش رویش نخواهی سوختن بر تو گردد روزی این آتش گلستان غم مخور
 گر سرت خود در سر سودای زلفش می رود زان سر مویی مکن خاطر پریشان غم مخور
 پای در میدان عشق از می نهی، مردانه نه از بلای سر مترس، از آفت جان، غم مخور
 خود پرستا! دامن ناموس، دامن گیر شد لآبالی شو، ز خود دامن برافشان، غم مخور
 توبه از می کردن و غم خوردن می تا به کی؟ آشکارا می به شادی نوش و پنهان غم مخور
 آب چشم از سر گذشتت، باز گوید کوبه کو: آن که آب از سر گذشتش، گوزباران غم مخور
 محرم یار است باد صبح و اینک می رود پیش او گر قصه ای داری بگو، هان غم مخور
 روزگار غصه و دوران انده در گذشت نوبت دلشادی است امروز، سلمان غم مخور
 (دیوان / ۱۸۴)

اصولاً ردیف در شعر علاوه بر این که بر موسیقی درونی و بیرونی شعر می افزاید، محور مضمون سازی شعر نیز می شود، به این معنی که تمامی مفاهیم ابیات، حول محور ردیف می چرخد، مثلاً در شعر مشهور حافظ با مطلع:

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع
 (دیوان / غزل ۲۹۴)

و غزلی از سلمان با همین ردیف و با مطلع:

چند گویی با تو یک شب روزگردانم چو شمع بس عجب دارم که امشب تا سحر مانم، چو شمع
 (دیوان سلمان / ۲۰۲)

تمامی مفاهیم غزل، در حکم «مشبه» ای است که «شمع» «مشبه به» در آن است و محور فکری در هر بیت و محور عمودی اندیشه ی کلّ غزل، صرف تصویرسازی با محوریت «شمع» شده است اما اگر ردیف فعلی باشد، کلام ساده تر و به قواعد دستوری زبان نزدیک تر است و مفاهیم، آسان تر به دل می نشیند، چنان که مثلاً در بیت ذیل:

چنان که لاله زیاد بهار می لرزد دلم به یاد تویی اختیار می لرزد

کلام یک دست و سلیس و روان است و این سلاست، بیشتر مرهون ردیف فعلی است و البته اگر این ردیف، فعل امر یا نهی باشد با عنایت به خاصیت فعل امر از نظر بلاغی، معنی ژرف تر و گسترده تر می شود، زیرا که ممکن است این فعل امر یا نهی در

عین حال القاء معنی تمّنی یا ترجّی یا استغائه یا دعا و یا... بنماید و از این جهت بیت و به تبع آن، غزل، توسّع معنی بیابد.

در غزل‌های با ردیف «غم مخور» نوعی دل‌داری به خود و به دیگران دیده می‌شود که همین امر، مقبولیت و پند شعر را در نظر خوانندگان بیشتر کرده است و این امر در غزل حافظ بیشتر دیده می‌شود تا غزل سلمان ساوجی، خصوصاً این که مقطع غزل حافظ که با تخلّص خود حافظ و خطاب به خود است این دل‌داری به خود، بیشتر جلوه دارد و گویا حافظ با توسل به «دعا» و «درس قرآن» درون ناآرام خود را به نوعی آرام می‌کند که:

حافظ! در کنج فقر و خلوت شب‌های تار تا بود ورد دعا و درس قرآن، غم مخور

شاید چندان گفته‌ی دکتر ثروتیان بعید به نظر نرسد که در مورد این غزل حافظ نوشته است که «این غزل از آثار جاودانه و هنرمندانه‌ی حافظ است که سخن دل هر عاشقِ دلسوخته و هر انسان محروم و دور افتاده از یار و دیار و گرفتار فقر و غربت و بی‌کسی است، انسانی که دردمند است، لیکن به خدایی باورمند است و هرگز ناامید نمی‌شود و نمی‌ترسد و شاید هم برای دل‌داری و امیدواری شاه شجاع فرستاده و جزو مکاتبات محرمانه‌ی اوست، خدا می‌داند.» (ثروتیان، بهروز، ۱۳۸۳/۱۰۶)

اگر حتی غزل حافظ را از نوع «نامه‌ی محرمانه» (همان/۱۰۵) حافظ ندانیم، جنبه‌ی شخصی غزل به وضوح در آن دیده می‌شود، ولی غزل سلمان ساوجی - با توجه به تعبیرات به کار رفته در غزل، عارفانه‌تر می‌نماید و شمول بیشتری در آن تصوّر می‌شود مخصوصاً ابیات ۴ و ۵ و ۶ و ۷، این امر، بیشتر به چشم می‌خورد و در مقطع نیز شعر سلمان، روشن‌تر و شادمانه‌تر به نظر می‌رسد که:

روزگار غصّه و دوران است در گذشت نوبت دلشادی است امروز، سلمان غم مخور!

ولی لطف کلام حافظ و استفاده از تلمیحات قرآنی - خصوصاً در بیت‌های ۱ و ۴ و ۵ و ۶ در کل، غزل را در جای والاتری نشانده است.

شاعر دیگری که پیش از حافظ، بر همین وزن و قافیه دو غزل سروده است جهان ملک خاتون است که تقریباً تاریخ تولد و مرگ او با حافظ بسیار نزدیک است، زیرا تاریخ تولد او را ۷۲۵ و تاریخ فوت او را حدود سال ۷۸۴ ضبط کرده‌اند. (رک. کاشانی راد، ۱۳۷۴/ نه) از زندگی این زن شاعر و معاصر حافظ، اطلاع اندکی در دست است، ادوارد براون

(تاریخ ادبی ایران، علی اصغر حکمت، ج ۱۶/۳) دکتر صفا (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳ بخش دوم/ ۱۰۴) و سعید نفیسی (تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱/ ۲۱۶) اطلاعات مختصری درباره‌ی او به دست داده‌اند، آنچه مسلم است این زن با ذوق فرزند جلال‌الدین مسعود شاه، مردی از صاحب دولت‌ان زمان آل اینجو و برادر شاه ابواسحق بوده «و عمارت بسیار و بقاع خیر از او باز مانده، از آن جمله است مدرسه‌ی مسعودیه در شیراز و رباط ایزدخواست، و در هر منزلی از حوالی آذربایجان تا شیراز رباطی بنا کرده، مسعود شاه را پسر نبود از او یک دختر ماند به نام «جهان ملک» به غایت مستعده بود و اشعار او معروف است.» (تاریخ آل مظفر، ۱۳۴۶/ ج ۱، ص ۷۸) (نیز رک. کاشانه‌راد/ شش)

خاندان اینجو سلسله‌ی نسب خود را به خواجه عبدالله انصاری می‌رساندند و بدین ترتیب، «جهان» که نیای پدری‌اش شاه محمود اینجو و نیای مادری‌اش خواجه رشیدالدین فضل‌الله بود، با انتساب خاندان او به خواجه‌ی انصاری، از خاندان عرفان و ادب نیز به شمار می‌آمد. (رک. همان/ همان ص)

به هر صورت، این زن بزرگ‌زاده، بعد از برافتادن خاندان اینجو به دست امیر مبارزالدین محمد (۷۵۷) دوران سختی را گذرانده و به کنج انزوا خزیده و با شعر و شاعری خود را سرگرم و زندگی تاریک خود را با شمع شعر روشنی بخشیده است و ازدواج او با امین‌الدین جهرمی (سال ۷۴۴ یا ۷۴۸) نیز تنهایی و تاریکی او را برطرف نکرد، شاید دلخوشی او تنها به «سلطان بخت» دخترش بود^۱ که او هم گویا در نوجوانی درگذشته است و داغی بر داغ‌های مادر افزوده است. (رک. دیوان کامل، ۱۳۷۴/ هفت)

دیوان او شامل حدود پانزده هزار بیت است، ارادات او به سعدی شیرازی از لابه لای اشعار او واضح است و گویا با عبیدزاکانی مشاعره و مناظره (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶/ ۲۱۸)^۲ داشته است و شگفت این است که- با وجود شباهت‌هایی نسبتاً زیاد با شعر حافظ و همدوره‌ای و تقریباً هم سن و سالی با او- نامی از حافظ در دیوان او نیست و بیشتر تأثیر شعر سعدی را می‌توان در غزلیات او به وضوح یافت.

جهان ملک خاتون، دو غزل با ردیف «غم مخور» و با همان وزن و قافیه‌ی شعر حافظ سروده است که یکی از آن دو شباهت بیشتری با غزل حافظ دارد، این غزل چنین است:

ای دل! از سرگشته‌ای، از جور دوران غم مخور / باشد احوال جهان، افتان و خیزان، غم مخور
تندباد چرخ چون در آتش عشقت فکند / آبرویت گر شود با خاک یکسان، غم مخور

گرچه چون یعقوب گشتی ساکن بیت‌الحرزن یوسف گم گشته باز آید به کنعان، غم مخور
 در طلب باش و مباش از لطف یزدان، ناامید هم به امید رسد امیدواران، غم مخور
 کعبه‌ی مقصود خواهی، رومتاب از بادیه دل بنه بر درد، از خار مغیلان، غم مخور
 درد او بهترز درمان است، بنشین، صبر کن درد دل را گرنیابی هیچ درمان، غم مخور
 اعتمادی نیست بر کار جهان، خرسند باش آب باز آید به جوی رفته، ای جان! غم مخور
 باغبان! صبر کن، با زحمت زاغان بساز بلبل شوریده باز آید به بستان، غم مخور
 ای جهان! تا کی دل از کار جهان داری ملول روزگارت عاقبت گردد به سامان، غم مخور
 (دیوان / ۲۸۲)

این غزل، بدون هیچ شکی، رابطه‌ی تنگاتنگی با غزل حافظ دارد، خصوصاً این‌که مصراع دوم بیت سوم یعنی «یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور» عیناً در مطلع غزل حافظ آمده است و مایه‌های فکری نیز تا حدودی یکسان است، نه تنها بیت سوم شباهت تام و تمام به بیت مطلع غزل حافظ دارد که بیت پنجم نیز با بیت هفتم غزل حافظ و بیت هشتم نیز با بیت سوم غزل حافظ مایه‌های مشترکی دارد، و بیت تخلص و مقطع نیز از جهت دلداری خود و امید به آینده، تا حدودی چون آخرین بیت غزل حافظ است، جز این‌که حافظ با «دعا» و «درس قرآن» این امیدواری را جنبه‌ی تقدس می‌بخشد.

این سؤال هنوز بی‌جواب می‌ماند که آیا جهان ملک خاتون، غزل حافظ را پیش روی داشته است و نظیره‌سازی کرده، یا برعکس؟ اگر چنین باشد، لازمه‌اش این است که دیوان یا لاقل غزلیاتی از حافظ را در اختیار داشته و چون هر دو- لاقل دوران اول شعر و شاعری خود را در دربار آل اینجو گذرانده‌اند و می‌دانیم که حافظ شیرازی خصوصاً با شاه شیخ ابواسحاق اینجو دوستی داشته و به دربار او آمد و شد می‌کرده و حتی در مرثیه‌ی او غزلی مشهور سروده و در آن غزل گفته:

راستی خاتم فیروزه‌ی بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

(غزل / ۲۰۷)

اشعار «جهان» را دیده است، یا مثلاً جهان ملک خاتون، غزلی سروده و حافظ آن را به بهترین وجهی جواب گفته و مصراع دوم بیت سوم او را با بهترین صورتی تضمین

کرده است. به هر صورت باتوجه به احاطه‌ی حافظ بر اشعار شعرای هم زمان و پیش از خود و تضمین و برداشت و سَلخ اشعار دیگران، شاید نظر دوم صحیح‌تر بنماید. جهان ملک خاتون، غزل دیگری نیز با همان وزن و قافیه شعر حافظ بدین‌گونه سروده است:

ای دل پردرد! برآمد درمان، غم مخور در رسد تشریف روز وصل جانان، غم مخور
 ای دل آشفته! در هجران آن آرام جان در جهان سرگشته شو، از بهر سامان، غم مخور
 گر شکیا نیستی ای دیده، از دیدار یار گر بدوزد هر زمان چشمت به پیکان، غم مخور
 چون نیبی واقف بر اسرار ضمیر روزگار عاقبت خواهد گذشت این جور دوران، غم مخور
 بلبلا! در هجر روی گل مشو یک دم خموش شور در باغ افکن و از باغبانان، غم مخور
 هر که ما را دور کرد از صحبت آن گل‌عدار هم شود روزی اسیر خار هجران، غم مخور
 ای دل! ارگشتی اسیر خار هجران، باک نیست ناگهان روزی در آید گل به بستان، غم مخور
 نوعروس خوشدلی در پرده‌ی اندوه هجر بیش از این از ما ندارد روی پنهان، غم مخور
 از شب هجران برآید عاقبت صبح وصال سر ز مشرق بر کند خورشید تابان، غم مخور
 چون سکندر چند گردی در طلب گرد جهان خضر چون خواهد چشیدن آب حیوان، غم مخور
 (دیوان / ۲۸۱)

این غزل، اگرچه در وزن وردیف و قافیه هم با غزل اول «جهان» و هم با غزل حافظ یکی است اما از نظر محتوا و مضمون و ترکیبات و صورخیال، شباهتی به هیچ کدام از آن دو غزل ندارد از این رو می‌توان فرضیه‌ای بدین صورت طرح کرد: جهان ملک خاتون، این غزل دوم را سروده و در محفل شاه شیخ ابواسحاق خوانده، حافظ آن را شنیده و غزل زیبایی خود را بر همان وزن و قافیه سروده است و «جهان» بر پایه‌ی غزل حافظ، غزل دیگر را سروده است و مصراع اول غزل حافظ را به صورت تضمین در غزل خود گنجانده است، یا به اعتبار این که «جهان» از شاهدگان اینجو بوده است حافظ، برای این که «غزلش صدر هر مراسله» باشد مصراع دوم بیت سوم او را تضمین کرده و غزلی بهتر و زیباتر و حافظانه‌تر ارائه داده است.

فرضیه‌ی دیگری نیز می‌توان تصور کرد که قطعه‌ی منسوب به شمس‌الدین صاحب‌دیوان جوینی را در جلسه‌ی شعرخوانی، در دربار شاه شیخ ابواسحاق اینجو به اقتراح نهاده‌اند و

در «آن محفل» سلمان ساوجی و جهان ملک خاتون و حافظ- و شاید شاعران دیگر- آنرا تتبع کرده‌اند و غزل این ۳ تن به ما رسیده است.

این فرضیه تا حدودی به صحت نزدیک است زیرا که شاه شیخ ابواسحاق اینجو وبعد از او شاه شجاع علاوه بر این که خود طبعی موزون داشتند، شخصاً در مجالس شعر و شاعری، که از مردان و زنان^۲ فاضل و شاعر تشکیل می‌شد، شرکت و هم طبع آزمایی می‌کردند و هم به شعر شاعران گوش می‌دادند و در پرورش شاعران همت بلیغ به خرج می‌دادند. در لب التواریخ، ص ۱۷۵ از این مجالس تعریف بسیار شده است. آقای دکتر باستانی پاریزی با توجه به همین تاریخ می‌نویسد:

«... نه تنها خود شیخ ابواسحاق- که ممدوح حافظ بود- شاعر پرور بود، بلکه اطرافیان او، خصوصاً زنان و دختران دستگاه شاهی نیز اهل شعر و ادب بودند که از آن میان «جهان ملک» دختر مسعود اینجو، به غایت مستعد بود و اشعار او معروف است.» (باستانی پاریزی، ۱۳۶۹/۵۶) و ادامه می‌دهند:

«اطرافیان و نزدیکان خاندان اینجو نیز اغلب هنرپرور و هنردوست بودند و مجالس و محافل ادبی آنان - که ظاهراً از وجود زنان فاضله و شاعره و زیبارویان هم خالی نبوده است- آن قدر گرم و دلنشین بود که شهر شیراز را به یک محفل گرم ادبی مبدل ساخته بود.» (همان/ ۵۷)

بنابراین تعجبی ندارد که نه تنها حافظ و جهان ملک، بلکه شاعری صاحب ذوق چون عبیدزاکانی نیز به دربار ابواسحاق و بعداً به دربار شاه شجاع بپیوندند. (دولتشاه/ ۲۱۸) و در مشاعره‌ی سلمان ساوجی نیز شرکت کند، (همان/ ۲۱۸) و با جهان ملک نیز مطایبه کند.

بعضی از غزل‌های این شاعران، حتی حافظ شیرازی، یادآور محیط ادبی شکوهمند زمان لوئی چهاردهم است «و یا گویی شیطنت دختران تردامنی چون خواهر شاتو بریان» (باستانی پاریزی/ ۵۷) تار و پود غزل را به هم پیوسته است، آیا غزل حافظ با مطلع:

عشقبازی و جوانی و شراب لعل فام مجلس آنس و حریف همدم و شرب مدام

(غزل/ ۳۰۹)

این حال و هوا را بیان نمی‌کند؟ خصوصاً تصویرهای زنده‌ای که از مجلس حاجی قوام، در همین غزل^۴ ارائه می‌دهد که:

ساقی شکر دهان و مطرب شیرین سخن همنشینی نیک کردار و ندیمی نیک نام
 شامدی از لطف و پاکی، رشک آب زندگی دلبری در حسن و خوبی، غیرت ماه تمام
 بزمگاهی دلنشان چون قصر فردوس برین گلشنی، پیرامنش چون روضه دارالسلام
 صف نشینان نیک خواه و پیشکاران با ادب دوستداران صاحب اسرار و حرفان دوست کام
 باده‌ی گلرنگ تلخ تیز خوشخوار سبک نقلش از لعل نگار و نقلش از یاقوت خام
 غمزه‌ی ساقی به پیمای خرد آهخته تیغ زلف جانان از برای صید دل، گسترده دام
 نکته دانی بنده گو، چون حافظ شیرین سخن بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام
 هر که این عشرت نخواهد، خوشحالی بروی تباہ وان که این مجلس نجوید، زندگی بروی حرام

مجالس شاه شجاع نیز چیزی کمتر از مجالس شاه شیخ ابواسحاق نبوده است، زیرا او نیز پیش از این که «محتسبی دیگر» بشود و در آخر عمر شیوه‌ی پدر را دنبال کند، پس از تصرف دوباره‌ی شیراز (حدود سال ۷۷۶) هر زمان که فرصت می‌یافت مجلس شعر و شاعری و بساط عیش و شادی پهن می‌کرد و خستگی جنگ‌های خانگی را در این گونه مجالس از تن می‌زدود، همین امر «درگاه او را لطف شاعرانه بخشیده بود که اغلب زنان فاضله و شاعره در رواق‌های کاخ شاهی او مجالس ادبی داشتند و در اغلب این مجالس، خود شاه شجاع - که شاعری حساس هم بود - شرکت داشت. بسیاری از دختران شاهزادگان مظفری نیز به همین سبب شاعره و سخنگوی بار آمدند.» (بستلی پلزی، ۱۳۶۹: ۵۶)

(روضه الصفا، ج ۴ و جامع مفیدی، ج ۱/ ۱۵۱) خود شاه شجاع نیز علاوه بر زیبایی جمال و شاعری، اهل ذوق و هنرمند و خطاط بود و هنرمندان را بسیار تشویق می‌کرد، بی‌جهت نیست که حافظ بلند همت - که سرش «به دنیوی و عقبی» فرو نمی‌آمد - بسراید:

جبین و چهره‌ی حافظ خدا جدا مکناد ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع

(دیوان، غزل ۲۹۲)

بنابراین، فرضیه‌های مذکور، چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. ظاهراً آخرین کسی که بعد از حافظ، غزل «غم مخور» سروده است و بدون هیچ شکی، به حافظ شیرازی نظر داشته است صائب تبریزی است، که با همان شیوه‌ی خاص خود که می‌توان به آن سبک اصفهانی گفت - و با همان وزن و قافیه و ردیف،

غزلی در چهارده بیت سروده و در بعضی ابیات آن «خط» را به صورت اعنات- لزوم مالایلزم- التزام کرده است.

غزل صائب با این التزام، کاملاً جلوه و زیبایی خود را از دست داده و نه تنها به غزل حافظ و هم عصرانش نزدیک هم نشده، بلکه از بسیاری از اشعار خود صائب نیز نازلتر شده است.

غزل صائب چنین است:

سزیه‌ی خط می‌دمد از لعلِ جانان، غم مخورا / می‌شود سیرابِ حضر از آبِ حیوان، غم مخورا
 بر سرِ انصاف خواهد آمد آن چشم سیاه / می‌شود آن غمزه‌ی کافر، مسلمان، غم مخورا
 حسن بی‌پروا به فکرِ عاشقان خواهد فتاد / می‌شود عالم ز عدلِ خط گلستان، غم مخورا
 از نزولِ کاروانِ خط به منزلگاهِ حُسن / دل برون می‌آید از چاهِ زندان، غم مخورا
خط مشکین می‌کند کوتاه، دستِ زلف را / می‌رسد غم‌های بی‌پایان به پایان، غم مخورا
 آتشِ بسی زینهار حُسن در دورانِ خط / بر دل بی‌تاب خواهد شد گلستان، غم مخورا
خط حمایت می‌کند دل را ز دستِ انداز زلف / مصرِ اعظم می‌شود این ملک ویران، غم مخورا
 صبحِ امیدی که پنهان است در دل‌های شب / می‌شود طالع از آن چاک گریبان، غم مخورا
 بوی پیراهنِ نخواهد ماند در زندانِ مصر / خواهد افتادن به فکرِ پیرِ کعبان، غم مخورا
 دیده‌ی لب تشنه از رخسارِ شبنم خیز او / غوطه خواهد خورد در دریای احسان، غم مخورا
 از رهِ گفتار، این موربِ خاک افتاده را / می‌دهد مستند ز دستِ خود سلیمان، غم مخورا
 گردِ خواری پیش خیز شهبوارِ عزت است / زینهار! ای ماهِ مصر از چاه و زندان، غم مخورا
 چون فتد دامانِ ساحلِ کشتی ما را به دست / خاک خواهد زد به چشمِ شور طوفان، غم مخورا
 چون خط شیرنگ، صائب! از لبِ سیراب او / غوطه‌ها خواهی زدن در آبِ حیوان، غم مخورا

(دیوان، صائب، ج ۵ / ۲۲۲۶)

مضمون سازی‌های صائب و احتراز او از سبکِ عراقی و مضامین غزل حافظ، و التزام کلمه‌ی «خط» در ۷ بیت و تعداد ابیات غزل، شعر را تا حدودی از رونق انداخته است، اگرچه ابیاتی که این التزام را ندارد- از بیت ۸ به بعد- تا حدودی قابل تأمل تر است و مخصوصاً بیت

گردِ خواری پیش خیز شهبوارِ عزت است / زینهار ای ماهِ مصر! از چاه و زندان، غم مخور

می‌تواند تا حدودی به مطلع غزل حافظ نزدیک شود. اگر اشعار شعرای قرن هشتم- که در محفل ادبی شاه شیخ اینجو و شاه شجاع گرد می‌آمدند- روزی به دست افتد، مطمئناً سرگذشت این غزل حافظ و تضمین‌ها و اقتباس‌ها و اقتراح‌ها بیشتر آشکار خواهد شد و بهتر می‌توان قضاوت کرد- که دیگران به تبع حافظ سروده‌اند یا حافظ خود از شعر دیگران اقتباس یا تضمین کرده است.

پانویست‌ها

۱- درباره‌ی این «سلطان بخت» مرحوم دکتر صفا می‌نویسد:
 «سلطان بخت، نام آخرین زنی بود که جلال‌الدین مسعود شاه با وی در بغداد ازدواج کرد و او [سلطان بخت خاتون] خواهر دلشاد خاتون، دختر دمشق خواجه بود که جلال‌الدین مسعود، پدر جهان خاتون در سال ۷۴۳ در بغداد او را به زنی گرفت.....» (صفا، ۲۵۳۵/۱۰۴۹)
 با توجه به اشعار «جهان ملک» می‌توان حدس زد که ممکن است این «سلطان بخت» فرزند او باشد که قصیده‌ای در رثاء او با مطلع:

گلشن روضه‌ی دل، سرو گلستان روان غنچه‌ی باغ طرب، میوه‌ی شایسته‌ی جان

(دیوان/ ۵۱۱)

دارد و در قصیده‌ی دیگر او را نور دیده می‌نامد:

نگار مه‌وش من، نور دیده، سلطان بخت که در زمانه به شکل و شمایل تو نبود

برفت و جان و جهان را به داغ هجر بجست وداع کرد مرا از دو دیده خون پالود

(همان/ ۵۱۰)

۲- دولتشاه سمرقندی می‌نویسد:

«حکایت کنند که جهان خاتون نام، ظریفه و مستقده‌ی روزگار و جمیله‌ی دهر و شهره‌ی شهر بوده و اشعار دلپذیر دارد، و از آن جمله این مطلع قصیده او راست:

مصوری است که صورت ز آب می‌سازد ز ذره ذره‌ی خاک آفتاب می‌سازد

و جهان خاتون را با خواجه عبید مشاعره و مناظره است.» (رک. تذکرة الشعراء/ ۲۱۸)

۳- «گویند وقتی حافظ در مجلس شاه شجاع شعر می‌خواند و همسر شاه شجاع نیز در پشت پرده بود و ابیات حافظ می‌شنید، وقتی حافظ خواند:

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند

- آن زن به شوخی به حافظ گفت: جناب خواجه! شما در آن روز، که گل آدم را بسرشتند حضور داشتید؟...» (باستانی پاریزی، ۵۹/۶۹)
- ۴- دکتر باستانی پاریزی می‌نویسد:
- «... پنداری زنانی چون ژرژسان G.Sand و مادام دوسوینییه M. me.de sevine و مادام دواستال M.me.dstal و مادام دولافایت M.me.de La Fayette، زنان ثروتمند و خوشگذران گندآلود سالن‌های ادبی قرون گذشته‌ی اروپا، می‌بایستی این غزل را بشنوند.» (منصورشاه/ ۵۷)

منابع و مآخذ

- ۱- اشرف‌زاده، رضا، پیغام اهل راز (بخش دوم)، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۱
- ۲- اوحدی مراغه‌ای، دیوان اوحدی، نفیسی، سعیده، امیرکبیر، تهران، بی‌تا
- ۳- باستانی پاریزی، شاه منصور، انتشارات کتاب سعدی، قم، تابستان ۶۹
- ۴- برون، ادواردجی، تاریخ ادبی ایران، (از سعدی تا جامی) ترجمه‌ی حکمت، علی‌اصغر، امیرکبیر، تهران، ۲۵۳۷
- ۵- ثروتیان، بهروز، نامه‌های حافظ، انتشارات سبزان، تهران، ۱۳۸۳
- ۶- جهان ملک خاتون، دیوان کامل، کاشانی راد، پوراندخت، احمدنژاد، کامل، زوآر، تهران، ۱۳۷۴
- ۷- حافظ شیرازی شمس‌الدین محمد، دیوان، قزوینی- غنی، به اهتمام ع. جریزه‌دار، اساطیر، تهران، ج ۶، ۳۷۷
- ۸- خرمشاهی، بهاء‌الدین، حافظ نامه، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، تهران، ج ۲، ۱۳۶۸
- ۹- خواجه کرمانی، دیوان اشعار، سهیلی خوانساری، احمد، کتابفروشی بارانی، تهران، بی‌تا
- ۱۰- دولت‌شاه سمرقندی، امیر دولت‌شاه بن علاء‌الدوله، تذکره الشعراء، رضائی، محمد، کلاسه‌ی خاور، تهران، ۱۳۳۸
- ۱۱- سعید نیاز کرمانی، حافظ شناسی، (مجموعه‌ی مقالات)، پازنگ، تهران، ۱۳۶۷
- ۱۲- سلمان ساوجی، دیوان، با مقدمه‌ی تفضلی، تقی، به اهتمام مشفق، منصور، بنگاه مطبوعاتی صفیعلی‌شاه، تهران، ۱۳۳۶
- ۱۳- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۲۵۳۵
- ۱۴- غنی، قاسم، یادداشت‌های دکتر قاسم غنی در حواشی دیوان حافظ، به کوشش صامی، اسماعیل، محمدعلی علمی، تهران، ج ۲، ۱۳۶۶